

شد **در آنجمله** که عثمان ابی العاص از مادر خود رو این میکند  
 که گفته است من شب ولادت رسول صلی الله علیه و سلم در پیش  
 آینه حاضر بودم در آن شب تاریک بهر چه نظر میکردم چون آفتاب  
 روشن میشدیم و ستارگان را همچنان میدیدم که نزدیک می آیند  
 و گمان می بردم که شاید بر من فرسود آید **و از آنجمله**  
 که صفیه بنت عبد المطلب چنین گفته است که در شب ولادت  
 رسول صلی الله علیه و سلم قابله روی من بودم چنان دیدم که نوری  
 بر نور جسم من غالب آمد و در آن شب شش علامت مشاهده  
 کردم یکی آنکه چون زمین آید سجده کرد دوم آنکه سر هر است  
 بزبان قصه گفت لا اله الا الله انی رسول الله سیوم الیک جایه  
 از نوری روشن دیدم چهارم آنکه خواستم و بر البیتونم  
 او آرزو داد که ای صفیه تو خورشید من را زحمت نده که ما او را  
 شسته برون آورده ایم بخشم آنکه چون خواستم که اجناسم  
 که بر دست یاد خرد دیدم که هم خطه کرده بودم هم ناف زده  
 خواستم که از در لافه جسم بر پشت ارقام نبوت را دیدم

در کف او